

آنچه در این ستون می‌خوانید، دیدگاه‌های رسانه‌های خارجی است که صرفاً جهت اطلاع‌رسانی منتشر می‌شود و این دیدگاه‌ها موضع روزنامه «هم‌میهن» نیست.

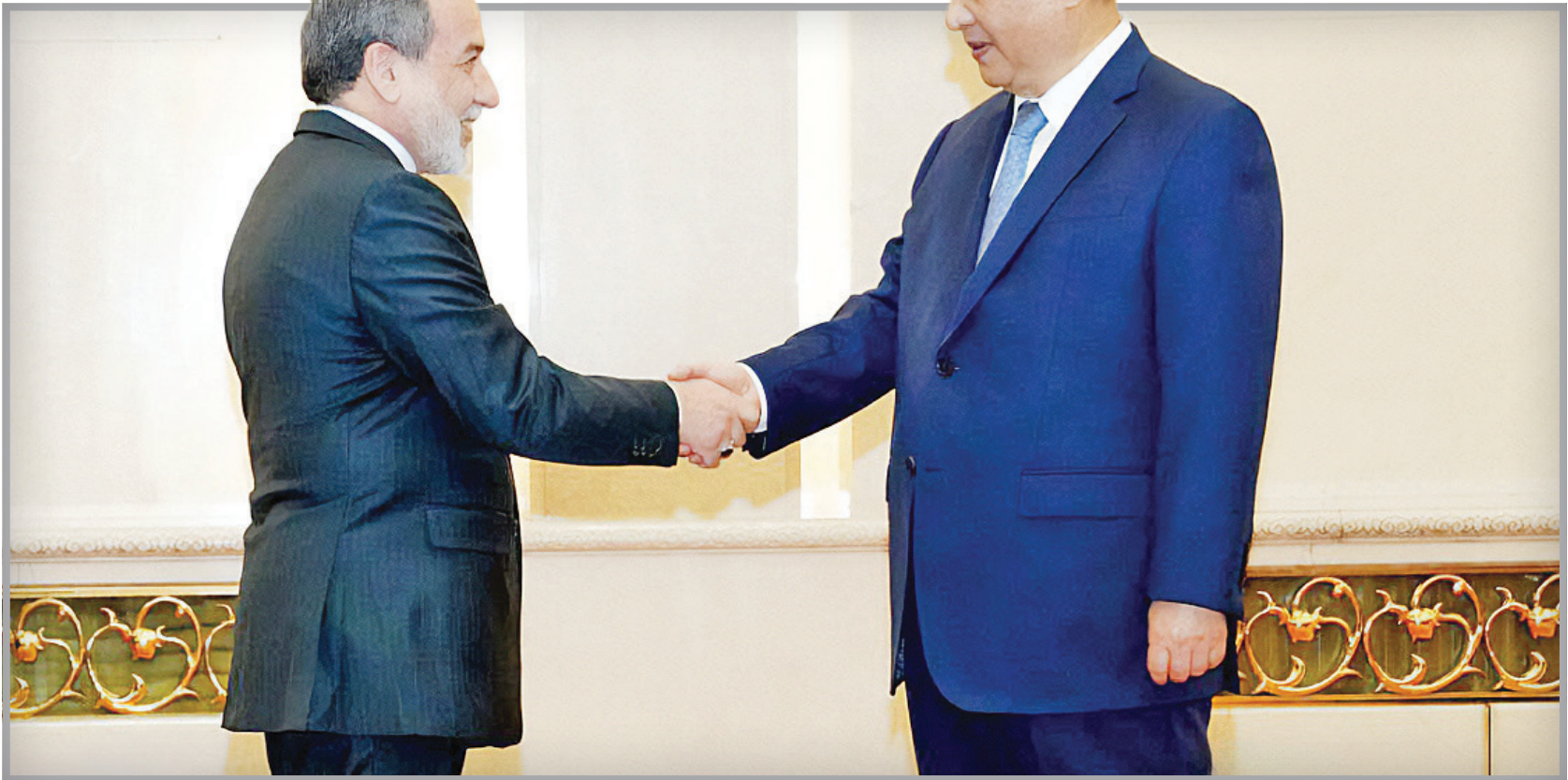
FP

خطرات به رسمیت شناختن طالبان توسط روسیه

حدود چهار سال پس از این که طالبان دوباره افغانستان را تصرف کرد، مسکو رسماً رژیم طالبان را به عنوان دولت مشروع افغانستان به رسمیت شناخت. این حرکت ممکن است برای روسیه عواقب منفی هم داشته باشد. برای روسیه، چین و ایران، منافع امنیتی خود از ترویج اصلاحات داخلی در افغانستان مهم‌تر است. دغدغه اولیه آن‌ها پیشگیری از خشونت افراطی‌ها، تروریسم و سرریز جریان پناهنجویان به درون مرزهایشان است. آن‌ها متوجه ارتباطات طالبان با گروه‌های شبه‌نظامی در منطقه و تهدید بالقوه حاصل، هستند اما به رسمیت‌شناختن طالبان را ابزاری برای تحدید این تهدید می‌بینند. برای روسیه، به رسمیت‌شناختن طالبان حرکتی راهبردی است، با هدف تقویت نفوذ در آسیای مرکزی، مقابله با غرب و هماهنگی با قدرت‌هایی مثل چین و ایران. امید مسکو این است که این حرکت مشوق هماهنگی عمیق‌تر با پکن و تهران بر سر امنیت منطقه‌ای و توسعه زیرساخت شود. هر سه کشور دغدغه بیرون نگه‌داشتن غرب از افغانستان و نیز بیرون نگه‌داشتن افراطی‌ها از قلمرو خودشان را دارند. با این حال معلوم نیست این اقدام به نفع روسیه باشد. از طرفی، این خطر وجود دارد که روسیه به نقض حقوق بشری که طالبان می‌کند مربوط دیده شود؛ البته روسیه در این زمینه مشکلات خود را هم دارد اما سرکوب طالبان هم به لحاظ گستره و هم جنس، منحصر به فرد است. حتی کشورهای جنوب جهانی که ممکن است اقتدارگرایی روسیه را تحمل کنند، شاید حمایت روسیه از این سطح از سرکوب را نپسندند.

مهم‌تر از آن، بعید است به رسمیت‌شناختن طالبان به مقابله با تروریسم کمک کند. ایده این است که تعامل دیپلماتیک با طالبان ممکن است منجر به امنیت منطقه‌ای شود اما ایده در عمل محقق نشده. از زمان قدرت گرفتن طالبان، فعالیت‌های مسلحانه فرامرز در منطقه تقویت شده نه تضعیف. در میان بی‌ثباتی پس از این اتفاق، داعش خراسان توانسته دوباره خود را سازماندهی کند، عضوگیری کند و گسترش یابد. ظرفیت‌های عملیاتی این گروه نه‌فقط در افغانستان که در سراسر منطقه رشد کرده. شواهدی هست که هماهنگی‌هایی در ازبکستان، تاجیکستان، ایران و روسیه داشته است. چندین حمله مرگبار علیه غیرنظامیان، سفارتخانه‌ها و اقلیت‌ها در افغانستان داشته و حالا دارد دامنه کار خود را فراتر از مرزهای افغانستان می‌برد. روسیه اگر شواهد بیشتری می‌خواهد، باید به حمله داعش خراسان به تالار کنسرت مسکو در مارس ۲۰۱۴ نگاه کند. برخی سعی می‌کنند رژیم طالبان را شریک بالقوه در مبارزه با تروریسم بنمایانند اما ارتباطات این گروه با «تحریک طالبان» پاکستان، «جامعات انصارالله» تاجیکستان و به‌خصوص القاعده، چیز دیگری می‌گوید. این گروه‌ها در جذب نیرو، اشتراک منابع، آموزش و آماد، فراسوی مرزها با هم همکاری می‌کنند. رژیم طالبان مقوم این فعالیت‌هاست، نه مقابله‌ش. بر این زمینه، به رسمیت‌شناختن رژیم طالبان سابقه‌ای خطرناک در آسیای مرکزی و فراتر از آن به جامی گذارد. به احتمال قوی، دیگر گروه‌های تندرو را که به دنبال قدرت از طریق خشونت هستند، جسورتر می‌کند و نشان می‌دهد که این می‌تواند مسیریشنی به مشروعیت سیاسی باشد. به علاوه، مشروعیت داخلی طالبان همچنان شکننده است و این باعث می‌شود شرط‌بندی روی آن‌ها توسط مسکو باز هم سؤال برانگیزتر شود. داخل افغانستان، حکمرانی ضعیف، اقتصاد روبه‌فروپاشی، سرکوب نظام‌مند زنان و ناکامی رژیم در ادغام دوباره بازگشته‌ها درون جامعه، اعتبار طالبان را تخریب کرده است. این عوامل همه منجر به نارضایتی مدنی گسترده شده‌اند. اقدامات اعتراضی، اغلب با خشونت و تهدید مواجه می‌شوند، ولی به هر حال عدم ارتباط بین رژیم و مردمی را که بناسبت بر آن‌ها حکومت کند، بر جسته می‌کند. بی‌ثباتی بلندمدت داخلی، بستری مهیا برای گروه‌های شبه‌نظامی می‌سازد که نفوذ خود را گسترش دهند، جذب نیروی محلی داشته باشند و منطقه را باز هم بیشتر بی‌ثبات کنند. روسیه در نهایت اثر چنین روندی را حس خواهد کرد، به‌خصوص اگر این طور دیده شود که مسکو، حامی دیپلماتیک طالبان است. شاید روسیه این اقدام را ابزاری برای تضمین نفوذ و حفاظت از منافع اقتصادی بداند اما مشروعیت دادن به رژیمی که آشوب و ناآرامی منطقه‌ای با خود به همراه دارد، در نهایت خطایی راهبردی از کار در خواهد آمد.

دیپلماسی
DIPLOMACY



محدودیت‌های راهبردی پکن

چین در میانه دعوای ایران با اسرائیل و آمریکا چه کرد

شکلی است که اغلب نمی‌توان چندان هم‌پوشانی بینشان یافت؛ هم‌پوشانی از جنسی که موجب شود، پروژه‌های این‌ها در این تقابل‌ها بر هم منطبق شود و برآیند مشترکی حاصل کند. حتی وقتی روسیه درگیر جنگی می‌شود که به اندازه اوکراین برایش مهم است، قدرتمندترین بازیگر دیگر از این جمع، یعنی چین هم بسیار محدود وارد بازی می‌شود. این درست برعکس سیستم اتحاد غربی است که در آن اشتراک اهداف، منافع و راهبردها بسیار گسترده‌تر است. بخشی از این موضوع نیز البته به این برمی‌گردد که طرف غربی در مقایسه با طرف شرقی اغلب از موضع دست بالا وارد تقابل می‌شود؛ به همین شکل است که یک تأثیر اصلی چین، تهدید جایگاه ایالات متحده در صحنه اقتصاد و تجارت جهانی است و یک اقدام مهم روسیه، واکنش به گسترش ناتو.

طرف غربی البته تحلیل‌های این چنینی را بیشتر جهت تنظیم برنامه‌ها مطرح می‌کند و البته در بسیاری از صحنه‌های اصلی تصمیم‌گیری، این تحلیل‌ها به این شکل جدی گرفته نمی‌شوند. در سمت شرقی نیز می‌توان با اطمینان خوبی گفت، در پکن، مسکو و پیونگ‌یانگ، واقعیت این روابط بسیار صحیح‌تر فهمیده می‌شود. بعید است ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه وقتی درباره جنگ اوکراین فکر می‌کند، شی در پکن وقتی به جنگ تعرفه‌ای با واشنگتن می‌نگرد یا پیونگ‌یانگ، وقتی بازی هسته‌ای را ادامه می‌دهد، بر این تصور باشد که می‌توانند بی‌گدار به آب بزنند؛ به این اطمینان که حتماً و قطعاً در بزرگه‌های مهم، دیگران نجات‌شان خواهند داد. آن‌ها می‌دانند که بقیه کشورهای دارای اختلاف با آمریکا، حداکثر می‌توانند در پروژه‌های خاص، هم‌دستی‌هایی محدود ارائه کنند.

رابطه پکن با تهران

بخشی از این موضع‌گیری‌ها به این برمی‌گردد که به هر حال ایران کشوری دوست برای چین محسوب می‌شود. چین نفت زیادی از ایران می‌خرد و طبق برخی گزارش‌ها، این معامله دوستانه هم تنظیم می‌شود. چین برای حفظ چنین ورودی مطلوبی انگیزه دارد. از طرف دیگر، تهران بازیگر همراه پکن در صحنه خاورمیانه‌ای است که تقریباً همه بازیگران دیگرش، روابطی به‌مراتب قوی‌تر با واشنگتن دارند؛ البته بسیاری از این کشورها، روابط خود را با چین هم دارند اما به هر حال، می‌توان به سادگی ادعا کرد که برای همه آن‌ها، اولویت آمریکاست. ایران همچنین به عنوان بازیگری که همراه غرب نیست، در همسایگی روسیه حضور دارد و این هم جایگاه مهمی برای دو پایتخت طرف تقابل با آمریکا است. در بلندمدت، چین می‌تواند در میان گزینه‌های اول یا حتی تنها گزینه ایران برای هر گونه تعامل تجاری و اقتصادی خارجی باشد، به‌خصوص که بازیگر دیگر، یعنی روسیه، چندان توانایی تعامل اقتصادی تأثیرگذار با تهران ندارد. برخی همین حالا گمانه‌زنی می‌کنند، زمانی که ایران بخواهد برای بازسازی نقاط آسیب‌دیده از همین جنگ اقدام کند، یکی از

بلکه حمایت از ایران در این تقابل قرار گرفته است. لین جیان، همچنین در گزارش دیدار وانگ‌یی، وزیر خارجه چین با سیدعباس عراقچی، وزیر خارجه ایران، ضمن تأکید بر حمایت از ایران «در مسیر حفاظت از حاکمیت ملی و کرامت خود» ایران را «یک شریک راهبردی جامع» خواند؛ عبارتی که شاید در دنیای واقعی چندان نمود نداشته باشد اما در چنین بزرگه‌ای، حتماً تعارف بزرگی است. چین در مجموع با تأکید بر نقش قوانین بین‌المللی، آسیب به آرمان‌های منع گسترش تسلیحات هسته‌ای و فراخوان برای کاهش تنش‌ها، تلاش کرد خود را در جایگاه قدرتی مسئول بنمایاند که از ثبات دفاع می‌کند.

در عین حال و با همه این موضع‌گیری‌ها، به لحاظ عملی چین اقدام خارج از انتظاری نکرد. در حین جنگ، نه در تهاجم و نه در دفاع، چین به کمک ایران نشتافت. خبرسازی‌هایی در این زمینه شد اما همه غیرموثق بودند و برخی تکذیب هم شدند؛ چین تلاش جدی و واقعی برای میانجیگری بین ایران و اسرائیل هم نکرد. متحدها و شرکایش را ترغیب به دخالت نکرد و از روابط اقتصادی‌اش با طرف‌های مختلف نیز برای تحمیل کاهش تنش استفاده‌ای نکرد؛ البته می‌توان به این نکته اشاره کرد که حملات فقط ۱۲ روز طول کشیدند و شاید اگر درگیری طولانی‌تر می‌شد یا اتفاقات جدی‌تری در آن می‌افتاد، کشورها تصمیمات متفاوتی می‌گرفتند اما به هر حال در دنیای واقعی، اتفاقی نیفتاد. ادعای دیگری هم می‌توان در این زمینه کرد؛ اینکه شدت خصومت بین اسرائیل و ایران چنان بود که اقدامات دیپلماتیک و اقتصادی به این شکل کاری از پیش نمی‌برند. حداکثر اقدامی که فعلاً چین انجام داده، ادامه نقش‌آفرینی به عنوان خریدار عمده نفت از ایران است که با دلایل پیشین ادامه دارد. اما آن موضع‌گیری‌ها چرا واقع شدند و بعد چرا تبدیل به اقدام جدی‌تری نشدند یا به تحلیل برخی، هرگز نخواهند شد؟

محوری در کار نیست

یکی از نکاتی که در این ماجرا بار دیگر آشکار شد، نادرستی یکی از باورها در قبال مفهومی مبهم به نام «شرق» بود. سیاستمداران و تحلیلگران آمریکایی مکرر مدعی شده‌اند که روسیه، چین، ایران و کره شمالی، محوری هستند که در جهت تقابل با غرب در کنار هم عمل می‌کنند. در ماجرای جنگ روسیه با اوکراین، تعاملات بین سه کشور دیگر با روسیه را، گرچه محدود بود، نشانه وجود این محور تعریف می‌کردند. برخی تریبون‌ها خارج از آمریکا نیز چنین تصویری را دنبال می‌کردند و برخی در صحنه ایران نیز، گاهی به عنوان نقطه اتکا و امید ایران و گاهی به عنوان همدستی ناخوشایند، شبیه همین ایده را داشتند. در عمل اما در بزرگه‌ای مهم مشخص شد این ایده پایه و اساس چندان‌نی ندارد. هر کدام از این کشورها، به دلایل خودشان و در عرصه‌هایی جداگانه، اختلافاتی با غرب و به‌خصوص با ایالات متحده دارند که در بازه‌های زمانی مختلف تشدید می‌شود یا تخفیف می‌یابد؛ اما سوزهای این اختلافات، هر کدام در عرصه‌های مختلفی و جنس این تقابلات هم به



روح‌اله نخعی

خبرنگار گروه دیپلماسی

ادعای گزافی نیست اگر چین را در کنار آمریکا و روسیه، مهم‌ترین بازیگران صحنه بین‌المللی بدانیم. بسیاری معتقدند، لااقل فعلاً، چین از روسیه نیز قدرت و نفوذ بیشتری دارد و از نگاه برخی، تقابل اصلی که در تصویر کلی و بلندمدت جهانی باید رصد شود، تقابل بین پکن و واشنگتن است. ماه گذشته، یکی از متحدان چین، یعنی ایران، از سوی اسرائیل، مهم‌ترین متحد ایالات متحده در جهان، هدف حمله قرار گرفت؛ در حالی که البته، چین در چارچوب راهبرد کلی‌اش، با طرف حمله‌کننده نیز روابط خود را دارد. چین در واکنش به این اتفاق، چه موضعی گرفت، چه اقدامی کرد، چه ترجیحانی دارد و دلایل و انگیزه‌هایش چیست؟ چین در خاورمیانه، در تعامل با ایران، در رابطه با اسرائیل و در تقابل با ایالات متحده چه می‌خواهد و وقوع درگیری و تقابل این چنینی بین ایران و دو طرف دیگر، چه آثار و دلالت‌هایی در برنامه پکن دارد؟ این وضعیت، عللی دارد و نیز پیامدهایی مثبت و منفی برای چین. پیش از بررسی این عوامل، مرور مواضع و اقدامات طرف چینی مفید خواهد بود.

موضع‌گیری شدید، اقدام قلیل

در صحنه موضع‌گیری، چین خیلی زود وارد شد. یک روز بعد از شروع جنگ، فو کونگ، سفیر و نماینده چین در سازمان ملل در نشست اضطراری شورای امنیت حملات اسرائیل به ایران و نقض امنیت و تمامیت ارضی ایران را محکوم کرد و این اقدامات را حامل پیامدهایی جدی دانست. فو کونگ خواستار اقدام نهادهای بین‌المللی در این زمینه نیز شد. همان روز، شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین نیز در یکس نوشت: «اسرائیل باید دست بردارد.» لین جیان، سخنگوی وزارت امور خارجه چین نیز نگرانی کشورش را اعلام و خواستار اقدام همه طرف‌ها برای توقف تنش‌ها شد. تماس‌ها و دیدارهای حین و بعد از جنگ نیز برقرار شدند و چین بر مواضع این چنین تأکید کرد. چین البته در موضع‌گیری‌های خود، هرازگاهی دو طرف را خطاب قرار می‌داد و خواستار خویشتنداری هر دو می‌شد، مثل وقتی گو جیاکون، سخنگوی وزارت خارجه چین چنین گفت. چین واسط جنگ، آمریکا را هم متهم به «دمدیدن در آتش» این جنگ کرد و ضمناً از همه کشورهایی که نفوذ ویژه‌ای بر اسرائیل دارند خواست مسئولیت بر عهده بگیرند. شخص شی حتی در دیدار با همتای ازبکستانی، تا این حد پیش رفت که اسرائیل را عامل گسترش تنش در آسیای غربی بخواند. شی فنگ، سفیر چین در آمریکا هم در میانه جنگ تأکید کرد آتش‌بس فوری، ضروری است. مرور فضای شبکه‌های اجتماعی هم نشان می‌دهد، احتمالاً بخشی از توان تبلیغاتی غیررسمی چین در فضای این شبکه‌ها نیز در جهت محکومیت اسرائیل و آمریکا و